

## بررسی دولت فراگیر و مشارکت سیاسی در افغانستان

سلطانعلی نایبی\*

### چکیده

مشارکت سیاسی، نیازمند پوشش دادن همه اقوام یک کشور در بدنه حکومت است و تقسیم قدرت عادلانه را می‌طلبد. همچنین می‌بایست از حضور زنان که نیمی از جامعه را شکل می‌دهند بهره‌مند شد. افغانستان معاصر، از زمانی که این نام بر او نهاده شده است، نتوانسته دولت به معنای واقعی کلمه را تشکیل دهد. از زمان تأسیس این کشور، توسط احمد ابدالی تاکنون در فراز و نشیب فراوانی بوده، چه زمانی که حاکمان افغانستان خود را امیر مردم می‌خواندند و چه زمانی که اکنون امیرالمؤمنین می‌نامند و یا زمانی خود را چون امان‌الله شاه خواندند و یا زمان ریاست جمهوری کرزی و غنی. در همه این ادوار، همواره نگاه تک قومیتی حاکم بوده است و نه تنها سایر اقوام از سهم خویش در تقسیم قدرت و بدنه دولت، محروم ماندند که علاوه بر آن، زمین‌هایی که متعلق به آنان بود نیز از کف آنان خارج شد. حقوق سیاسی زنان، و حقوق اقوام مختلف افغانستان، هرگز در فرایند تشکیل دولت، جدی گرفته نشد و تاکنون افغانستان موفق به تشکیل دولتی فراگیر با مشارکت همه اقوام و طبقه انان جامعه نشده است. روش تحقیق کتابخانه‌ای و با بهره‌برداری از روش تحلیل - توصیفی است.

**واژگان کلیدی:** مشارکت سیاسی، دولت، دولت فراگیر، مشارکت سیاسی زنان، افغانستان.

---

\* دانشجوی دکتری علوم سیاسی. (nayebi1500@gmail.com)

## مقدمه

امروزه مشارکت سیاسی از نشانه‌های توسعه‌یافتگی کشورها نامبرده می‌شود. افغانستان معاصر در کشمکش‌های جنگ داخلی هیچ‌گاه موفق نشد به دولتی فراگیر دست یابد. در این تحقیق اجمالاً به مواردی پرداختیم که در آن فرایند تشکیل دولت به صورت بارز نمایان شد. بعد از فراگیر بودن دولت، که شامل همه اقوام کشور متبوع است، مشارکت سیاسی زنان نیز از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است زیرا آنان نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند و چشم‌پوشی از حقوق سیاسی آنان، ظلم آشکار تاریخی خواهد بود. لذا در این نوشتار، در قسمت دوم به این مسئله پرداختیم.

## مفاهیم

## ۱. مشارکت سیاسی

مشارکت یک واژه عربی است که از ریشه «شرک» و «شرکت» به معنای انبازی و «حصه برداری» است (دهخدا، بی تا: ۴۴: ۴۶۰) در زبان انگلیسی participation از ریشه part به معنای قسمت و بخش است. در اصطلاح «لاول»، بهره‌مندی عبارت است از نسبت فردی و کلی در یک شعور واحد، یا رابطه بین موجود مطلق و من در فعل آزاد(همان). مشارکت به معنی سهمی در چیزی یافتن و از آن سود بردن و یا در گروهی شرکت جستن و بنابراین با آن همکاری داشتن است (بیرو، ۱۳۷۰: ۲۵۷). مشارکت به عنوان ضرورت گریزناپذیر زندگی اجتماعی دربرگیرنده دو عنصر: «مشارکت‌کننده» و «موضوع مشارکت» است (عیوضی، ۱۳۸۵: ۲۴). عامل اتصال‌دهنده‌ی این دو عنصر، انگیزه و هدفی است که مشارکت‌کننده را ترغیب و وادار به حضور در یک عرصه می‌کند. بنابراین برای تحلیل هر مشارکتی باید درباره انگیزه‌ها و اهداف آن پرس و جو کرد (همان). مشارکت سیاسی به تلاش سازمان‌یافته شهروندان برای انتخاب رهبران خویش، شرکت مؤثر در فعالیت‌ها و امور اجتماعی و سیاسی و تأثیر گذاشتن بر صورتبندی و هدایت سیاست دولت تعریف شده است (بخشی و افشاری راد، ۱۳۸۳: ۵۲۲).

اصل مشارکت سیاسی (participation) نظارت و مشارکت انتخابی شهروندان در تصمیم‌گیریها، علاوه بر رشد روحیه‌ی مسئولیت‌پذیری، از انحصاری شدن روند تصمیم‌سازی و چیرگی گروه و فکر خاص جلوگیری می‌کند. (بیات، ۱۳۸۱: ۲۷۴). مشارکت فعال مردم در تصمیمات سیاسی کشور، سبب می‌شود اهرم فشار دولت برای کسب منافع بیشتر در فضای منطقه‌ای و بین‌المللی

بیشتر شده و قدرت چانه‌زنی بیشتری کسب کند. زمانی که دولت، پشتوانه مردمی نداشته باشد، و همیشه در معرض زوال درونی باشد ناچار است نسبت به قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی موضعی بسیار دست پایین داشته باشد و دست برتر از آن سایر رقبای سیاسی در عرصه بین‌الملل می‌شود.

## ۲. دولت

دولت عالی‌ترین مظهر رابطه‌ی قدرت و حاکمیتی است که در همه جوامع وجود داشته است. اگر مفهوم دولت را به معنایی گسترده‌تر از نهادهای اجرایی حکومت به کار ببریم، مهم‌ترین وجه حاکمیت دولت قانونگذاری و اجرای قوانین در جامعه است. در این حالت، قدرت، منبع مورد استفاده دولت؛ حکومت، مجموعه نهادهای لازم برای اجرای حاکمیت و اخذ تصمیم، و سیاست، اعمال دولت به شمار می‌روند. بدین‌سان دولت مفهومی انتزاعی و غیرشخصی است که به گفته ماکس وبر «انحصار کاربرد مشروع قدرت» را در سرزمین خاصی در اختیار دارد (عالم، پورپاشاکاسین، ۱۳۹۶: ۲). اما مفهوم دولت به این معنا تا سده شانزدهم رواج سیاسی نیافته بود. دولت به این معنا برای یونانی‌ها هم مفهوم شناخته‌شده‌ای نبود. آن‌ها به جای آن، واژه «پولیس» را به کار می‌بردند که می‌توان آن را «شهر- دولت» نامید. مفهوم دولت حتی در بخش عمده اروپای سده‌های میانه نیز کاربرد نداشت. نخستین کاربرد آن در بحث علمی به نیکولو ماکیاولی نسبت داده می‌شود. پس از ماکیاولی و با گذر زمان، دولت گذشته از اصول و راستاها، مفهوم طبیعی اقتدار ناب و ساده یا تأسیس را هم پیدا کرد (همان).

### بررسی دولت سازی در افغانستان

«پیتر برنل» بر این باور است که مفهوم دولت سازی، به معنای سامان‌دهی سیاسی، نمایانگر نگرانی درباره ناتوانی بسیاری از دولت‌های پسا استعماری در زمینه تأمین ثبات سیاسی، حفظ نظم اجتماعی و سیاسی، بسیج منابع و اجرای موفقیت‌آمیز تصمیم‌ها، خط‌مشی‌ها و مداخلات [ در عرصه‌های مختلف] بوده است (برنل، ۱۳۸۹: ۱۸۴). مشکلات در این کشورها مربوط به «یکپارچگی»، به یکپارچگی سرزمینی و یا توانایی مقام‌های حکومتی در اعمال کنترل بر تمام مناطق کشور و جای دادن این مناطق در حوزه صلاحیت قانونی دولت مربوط می‌شود (همان). در دهه ۱۹۸۰، مفهوم‌هایی همچون حاکمیت منفی، «دست‌ساخته‌های حقوقی»، «دولت‌های

اسمی»، «دولت‌های فروپاشیده»، و یا «شبه دولت‌ها» در ارتباط با دولت‌هایی به کار گرفته شدند که از توانایی لازم برای حکومت مؤثر **غیرنظامی** برخوردار نبودند (همان). با وجود آنکه این حکومت‌ها اختیارات قانونی گسترده‌ای داشتند و از توانایی نفوذ به داخل جامعه بهره‌مند بودند و برنامه‌هایی ملی و دستگاه‌های اداری بزرگی را تدارک دیده بودند؛ بازهم ثابت کردند که در اجرای قوانین خودشان، ناتوان‌اند. این حکومت‌ها همچنین نمی‌توانستند به اهداف خود جامعه عمل بپوشانند و تغییرات اجتماعی را پیش ببرند. **مکزیک در دهه ۱۹۸۰** نمونه خوبی برای این وضعیت به شمار می‌رود. باید توجه داشت که دولت در این شرایط نمی‌توانست به شکلی مؤثر از قدرت خود علیه طبقات پایین‌تر و مخالفان سازمان‌یافته استفاده کند (همان).

### ۱. تشکیل دولت از درون (پدیده اندام‌وار هگل)

دودسته نظریه درباره تشکیل دولت مطرح شده است. نخست دولت به‌عنوان پدیده‌ای اندام‌وار و دوم نظریه دولت به‌عنوان پدیده‌ای ابزار گونه (بشیریه، ۱۳۸۴: ۹۵). نظریه نخست می‌گوید که دولت مانند نبات و حیوان ارگانیسمی طبیعی است و از سه خصلت ۱. ارتباط میان اجزاء ۲. توسعه و رشد از درون ۳. درونی بودن هدف و غایت برخوردار است. دولت ابزاری نیست که انسان برای تأمین هدف خاصی آن را ایجاد کرده باشد، بلکه همانند خانواده و جامعه مدنی است و مهم‌ترین وسیله تأمین آزادی و امنیت برای انسان است در قرون جدید، **هگل** مهم‌ترین نماینده نظریه **اندام‌واره** بود. از نظر او دولت به‌عنوان پدیده‌ای مرکب به خانواده و جامعه مدنی وحدت می‌بخشد و خود شکل تکامل‌یافته‌تر خانواده و جامعه مدنی است (همان: ۹۵-۹۶). در نظریه ابزاری، دولت محصول عمل ارادی انسان است؛ ابزاری است که انسان‌ها برای رسیدن به اهداف خاصی آن را ساخته‌اند. دولت نتیجه قرارداد اجتماعی برای تأمین نظم و امنیت در جهان است. دولت چیزی را تأمین می‌کند که طبیعت تأمین نکرده است و آن صلح و امنیت و آزادی مدنی است. مهم‌ترین نمایندگان این نظریه در غرب «جان لاک» و «توماس هابز» دو فیلسوف سیاسی انگلیس است (همان: ۲۶)..

به نظر من بهترین نظریه در تشکیل قدرت نظریه اندام‌وار هگل است. در همین راستا، هگل در مقدمه‌ی فلسفه‌ی تاریخ می‌گوید: «هر نظام سیاسی به تکامل اوضاع معقول، یعنی اوضاع سیاسی درون خویش و آزاد شدن عناصر مفهوم کشور وابسته است. قوای خاص هر کشور از هم متمایز می‌شوند و در حد خود به کمال می‌رسند، ولی درعین حال آزادانه با یکدیگر در راه تحقق مقصود

یگانه‌ای که مایه‌ی هستی همه‌ی آن‌هاست، همکاری می‌کنند و بدین ترتیب همگی، کلیت تن مانندی را تشکیل می‌دهند. پس ماهیت کشور، آزادی معقولی است که خویشتن را به‌طور معقول می‌شناسد و برای خود وجود دارد. زیرا آزادی تنها هنگامی وجود عینی می‌یابد که عناصرش نه به‌طور اعتباری، بلکه به‌طور واقعی موجودیتی از آن خویش یابند و بر خود واقعیت مطلقاً مؤثر باشند و در نتیجه، تمامیت و جان و یگانگی فردی شوند.» (هگل: ۱۳۷۸: ۱۵۳)

پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز تشکیل دولت را از درون آغاز کردند. ایشان می‌توانستند با قریش که قبیله خودشان بود هم‌پیمان شود و همه طوایف عرب را قلع و قمع کند؛ اما در همان مکه با طوایف یثرب اوس و خزرج و غیره ارتباط برقرار کردند و شروع کردند به ملت‌سازی بر محور «تقوا». به پیامبر (ص) گفتند بهترین دختران و بهترین اموال را به تو می‌دهیم قبول نکرد. از قومیت عبور کردند باینکه خودشان قوم غالب بر شبه‌جزیره عربستان بودند. اکثر تجار و بزرگان مکه از قریش بود. هاشم بن عبد مناف اولین تاجری بود که به یمن و شام تجارت کرد و ... اما همین قریش ۱۳ سال در مکه اذیت کردند سپس هم در جنگ بدر و احد و خندق و حنین برای مسلمانان مشکلات فراوانی ایجاد کردند. اما سعی رسول‌الله (ص) این بود که از درون جامعه عرب را به‌سوی یک حاکمیت توانمند سوق دهد.

در تشکیل دولت از درون، بر سه محور مهم در تاریخ افغانستان، الف) احمدشاه، ب) دوست‌محمد خان، ج) عبدالرحمن، د) امان‌الله، متمرکز شده‌ایم

#### ۱-۱. احمدشاه ۱۷۷۳-۱۷۴۷ (۲۶ سال)

احمدشاه (۱۷۴۷ پادشاهی) احمدخان آبدالی یا احمدخان پوپلزی؛ دولت افغانستان را بر پایه هویت قومی شکل داد. تمام قومیت‌ها باید در چهارچوب ارزش‌های قوم پشتو به‌عنوان گروه قومی مسلط عمل کنند. او اقدامی برای پاک‌سازی قومی و یا سرکوب قومیت‌های مختلف نکرد بلکه برای اینکه کنترل را در اختیار داشته باشد قوم پشتون را محور آغازین اقتدار خود قرار داد و سلطه قوم افغان را مبنای سیاست‌گذاری و حاکمیت دولت مرکزی قرار داد. همچنین وی اقدام به ایجاد هویت ملی نکرد، بلکه ارزش‌های افغانی (پتانوالی)، چهارچوب اصلی سامان‌دهی اجتماعی به‌وسیله حکومت مرکزی قرار گرفت. هویت‌های غیر پشتونی به حضور خود ادامه دادند اما خصلت حاشیه‌ای یافتند زیرا هویت پشتو ماهیت مسلط یافت و سیستم حکومتی با توجه به ارزش‌ها، اصول و قواعد مشروع این قوم به سامان‌دهی اجتماعی، سیاست‌گذاری و

تعیین خط‌مشی پرداخت (دهشیار، ۱۴۹: ۱۳۹۰). دولت احمدشاه با گزینش نخستین چهره‌های مربوط به کنفدراسیونی از قبایل پشتون نشان داد که این دولت صرف مال موروثی قبایل پشتون بوده، و دیگران را در آن حق دخالتی نیست. ترکیب نخستین اشخاص دولت احمدشاه ابدالی عبارت بودند از:

- بیگی خان با لقب شاه ولی خان از قوم پوپلزایی - کشیک‌چی باشی (تفتیش).
- عبدالله خان با لقب شاه‌پسند خان - از قبیله پوپلزایی - دیوان‌بیگی (امور دربار).
- حاجی نواب خان الکوزایی - صاحب جمع صندوق‌خانه (مالیات بر عایدات).
- برخوردارخان اچکزایی - قابوچی باشی
- محبت خان بلوچ - ضبط بیگی

- جعفرخان پوپلزایی - قللر آفاسی. (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۱: ۲۱۶) احمدشاه ابدالی تعداد زیادی از قدرت‌های محلی را سرکوب کرد، نه همه آن‌ها را، چراکه وی برای حفظ حاکمیت با مکانیسم‌های قومی بازی می‌کرد و توسل به مکانیسم‌های قومی با شکل‌دهی دولت مدرن ناسازگاری دارد. احمدشاه ابدالی برای حفظ موجودیت دولت به دنبال راضی نگه‌داشتن سران قبایل پشتون بود تا مبادا سران قبایل علیه حکومت مرکزی شورش کنند، به‌زعم توماس جرفلد افغانستان شناس آمریکایی، همین مسئله یعنی راضی نگه‌داشتن رهبران قبایل پشتون باعث شد تا وی به هندوستان حمله کند. در واقع دادن امتیازهای ویژه از جمله حقوق ماهیانه برای رهبران محلی قوم پشتون توسط احمدشاه ابدالی در همین راستا یعنی جلب حمایت سران قبایل و نخبگان محلی قرار دارد. (صفری، ۲۳ مرداد ۱۳۹۹).

او برای ایجاد اقتدار مرکزی سیاست شکل دادن به یک هویت ملی را پی‌نگرفت زیرا فاقد ابزار لازم برای تحقق آن و از سویی دیگر الزام اعتقادی برای چنین اقدامی بود. احمدشاه یکپارچگی کم‌عمق را پی‌گرفت که با توجه به برتری جمعیتی قوم پشتو هدف را سلطه سیاسی آنان در اداره جامعه قرار داد. ادوارد می‌گوید: از همان آغاز شکل‌گیری افغانستان مدرن با توجه به «چهارچوب بنا شده» تصنعی بودن ملت - دولت کاملاً مشهود بود. (دهشیار، ۱۳۹۰: ۱۴۹) وی در مجموع هفت بار به هندوستان حمله کرد و غنائم جنگی را بین سران قبایل توزیع می‌کرد. تمام همت احمد ابدالی به تصرف سایر مناطق بود و عملکرد قابل قبولی جهت تأسیس دولت مردمی و نهادینه شده نداشت.

دوست محمد خان (از ۱۸۴۳ تا ۱۸۶۳).

از کسانی که برای یکپارچه ساختن دولت تلاش زیادی کرد دوست محمد خان در ۱۸۲۶ است. فرق او با احمدشاه این بود که احمدشاه چون نیازی به کسب ثروت از منابع داخلی نداشت ضرورتی برای تحت فشار قرار دادن رهبران سنتی و چالش کشیدن معادلات حاکم قبیله‌ای و قومی نداشت گرچه استراتژی دولت تصنعی را دنبال می‌کرد که هیچ‌گاه از آقایی و سروری قوم پشتون کم نشود. اما هنگامی که دوست محمد خان به قدرت رسید، تنها راه کسب ثروت و درآمد برای حکومت مرکزی منابع داخلی و یا گرفتن کمک مالی از کشورهای استعماری بود. دوست محمد خان با وجود اقدام به ایجاد یک ارتش مقتدر نتوانست زیربناهای لازم برای مبارزه با چالش‌های شکل گرفته به وسیله چارچوب‌های سنتی را به جود آورد. او برای حفظ قدرت در برابر رهبران سنتی به شدت متکی به اعضای خانواده سلطنتی و به ویژه فرزندان خود بود. وی به تمام ۲۷ فرزند پسر خود مناصب کلیدی اعطا کرد تا خطراتی که جایگاه وی را تهدید می‌کرد را به حداقل برساند زیرا او به جز ارتش نتوانسته بود ساختارهای ضروری برای استحکام حکومت را تشکیل دهد (دهشیار، ۱۳۹۰: ۱۵۴).

دوست محمد خان در ۱۴ سال نخست حکومت خود، به اصلاحات مالیاتی و دیوانی، و مهم‌تر از همه ایجاد ارتشی به شیوه اروپایی دست زد و امنیت راه‌ها در هر دو دوره امارت او، به اتفاق همه نویسندگان، عالی بود؛ اما اصلاحات مالی و دیوانی‌اش در دوره دوم، به سبب نداشتن طرح و برنامه‌ای فراگیر، نیز به سبب اشتغال عمده و دائمی او به متحد ساختن افغانستان، نتوانست به نتیجه برسد. به همین جهت، در امر بهداشت عمومی، آموزش، کشاورزی و صنعت، وضع کشور از قرون وسطی بهتر نبود ((پزشک، چهارشنبه ۳ آذر ۱۴۰۰)) با توجه به اهتمام دوست محمد خان برای گسترش قلمرو خود در داخل خاک افغانستان و ضمیمه کردن بلخ و هرات به حکمرانی خویش، هیچ‌گونه اقدامی جهت دولت - ملت‌سازی از سوی او برای افغانستان معاصر صورت نگرفت.

## ۱-۲. عبدالرحمان خان (۱۸۸۰-۱۹۰۱)

امیر عبدالرحمان خان پسر امیر محمد افضل خان در سال ۱۸۸۰م به پادشاهی افغانستان رسید، او که رابطه میراثی با استعمار انگلیس داشت و نیز، نمک‌خورده استعمار روسیه تزاری در دوران اقامت طولانی‌اش در تاشکند، سمرقند و بخارا نیز بود، از دو سو با استعمار شمال و جنوب پیوند خورده و مورد حمایت هردوی آنها قرار داشت. امیر در حالی که از طرف روس‌ها حمایت می‌شد،

اما در خفا به وسیله خواهرش شاه بوبو جان با انگلیس‌ها نیز روابط قوی داشت و زمانی که به خاطر به دست گرفتن اریکه سلطنت از سمرقند وارد خان‌آباد گردید، شاه بوبو جان را با نامه‌ای به نزد انگلیس‌ها در کابل فرستاد و بدین وسیله از حضور آن‌ها کسب خوشنودی نمود (مرادی، ۱۳۹۰).

از جمله همکاری‌های وی با سپاه انگلیس می‌توان لشکرکشی سپاه انگلیس با ۵۰ هزار تن و توپخانه مجهز به سرحدات هرات دانست که برای مقابله با روس‌ها انجام گرفت (کاتب، ۱۳۳۳: ۳: ۸۹). او مذهب حنفی را بر شیعه و قوم پشتون را بر غیر پشتون و در میان آن قبیله خویش (بارکزیایی) را بر همه ترجیح می‌داد. آنچه او به‌زعم خودش به‌عنوان استقلال بنا نهاد، چارچوب سخت‌گیرانه، تشکل و انعقاد باورهای شاه محوری و قبیله سالاری بود. امیر شمشیر خود را بی‌رحمانه علیه ملاها که او آنان را "رهبران دروغین دین، و دلیل آفت ملت‌های مسلمان در تمام کشورها" می‌خواند، بکار گرفت. امیر «آهنین» دو راه در برابر آنان قرارداد، تسلیم یا ترک کشور: "یکی از این دو، در تبعید بودن، یا کوچیدن به جهان دیگر (مرادی، ۱۳۹۰). با تلاش‌های عبدالرحمن خان پروسه "ملت‌سازی" (اطاعت بی‌چون‌وچرای همگانی) بر اساس قبیله باوری و با زور شلاق و سرنیزه بالای مردم این سرزمین قبولانده شد (همان). دولت عبدالرحمن برای تمامی قبیله محمد زایی که از قبایل مهم قوم پشتون بود؛ حقوق ماهیانه تعیین کرد. این در حالی بود که سایر اقوام افغانستان ملزم به پرداخت مالیات‌های سنگین و ظالمانه بودند و اقوامی مانند اقوام هزاره مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند. در نتیجه سیاست‌های قوم‌گرایانه امیر عبدالرحمن باعث شد تا روند دولت‌سازی مدرن و ایجاد نهادهای قدرتمند با ضعف و ناکامی روبرو شود و بازخورد عدم موفقیت در دولت‌سازی در دوره دولت امانی و مقاومت جامعه در برابر این دولت نمود یافت (صفری، ۲۳ مرداد ۱۳۹۹). امیر عبدالرحمان بسیاری از گروه‌های مستقل و نیمه‌مستقل را در طول این زمان تحت انقیاد خویش درآورد. اما مبارزه علیه هزاره‌ها به دلیل وابستگی آنان به مذهب اقلیت شیعه، واقعاً شدید بود. آن‌ها را با زور از سرزمین مادری‌شان به بیرون راندند، به‌عنوان برده به فروش رساندند، تعداد زیادی از آنان را قتل‌عام کردند. نویسندگان بر این نظرند که حداقل ۶۰ درصد از مردم هزاره کشته شدند، به بردگی گرفته شده و یا مجبور به ترک میهن خود به پاکستان و ایران شدند (گروه بین‌المللی دفاع از حقوق اقلیت‌ها، ۳ میزان، ۱۳۹۹). عبدالرحمان خونین‌ترین عملیات پاک‌سازی قومی در افغانستان را رقم زد، او مردم هزاره را به جرم شیعه بودن قتل‌عام کرد و تا جایی که توانست املاک و مزارع آنان را تصرف کرد،



بدیهی است با چنین نگرشی هرگز دولت سازی شکل نگرفت. کاری که در پیش گرفت بیشتر «پشتون سازی» مناطق مرکزی بود تا دولت سازی.

### ۱ - ۳. امان الله خان (از ۲۸ فوریه ۱۹۱۹ - ۱۴ ژانویه ۱۹۲۹)

سومین تلاش جدی برای ساختن دولت نیرومند و مدرن در دوره امان الله خان شکل گرفت. در این دوره روشنفکران غرب رفته، امان الله خان را به انجام اصلاحات بنیادین تشویق کردند و این اصلاحات منجر به سیاست گذاری هایی شد که با سنت جمعی مردم و گفتمان عمومی جامعه افغانستان در تقابل بود. عدم توجه دولت امانی به ساختن ارتش نیرومند و ایجاد نهادهای پایدار با اصلاحات بنیادین در جامعه هم زمان بود و این اصلاحات شورش مردم جامعه را در پی داشت که باعث سقوط دولت امان الله خان گشت و وی نیز مجبور به ترک کشور شد. این مسئله خود به خوبی نشان می دهد که در این دوره، جامعه همچنان از دولت قوی تر بوده است (صفری، ۲۳ مرداد ۱۳۹۹).

امان الله خان سقوط کرد زیرا درصدد برآمده بود که تجارب مدنی غرب را در افغانستان پیاده کند بدون اینکه به این نکته حیاتی توجه کند که مناسبات اجتماعی در کشور دارای ماهیت قومی و قبیله ای هستند. برای انجام اصلاحات اجتماعی در ابتدا لازم است که مناسبات قوم محور به حاشیه رانده شوند. تا ظرفیت های دولت افزایش یافته و فضای سیاسی به حوزه برتری دولت تبدیل شود؛ اما به این نکات توجهی نشد و حکومتی که ماهیتی به شدت قومی داشت اقدام به پیاده سازی سیاست هایی کرد که بیشترین ناآرامی ها را به وجود آوردند. «دولت ضعیف ظرفیت های محدودی برای نفوذ در جامعه، سامان دهی به مناسبات اجتماعی، کسب منابع و تقسیم یا استفاده از منابع به شکل مورد نظر خود» دارد. (دهشیار، ۱۳۹۰: ۱۶۲-۱۶۳). ماهیت حکومت امان الله، حکمرانی قوم افغان بر سایر اقوام چون: هزاره، تاجیک، ازبک و ... بود. زمانی که دولت ماهیتی قومی و قبیله ای داشته باشد، اصلاحات غربی نتیجه بخش نخواهد بود زیرا بی عدالتی ساختاری موج می زند و در یک جامعه ناعادلانه اصلاحات ممکن نیست بلکه اگر اصلاحاتی هم صورت می گیرد باید در مرحله اول اصلاحات ساختاری جهت سهم گیری همه اقوام در افغانستان باشد سپس با تأکید بر این پشتوانه سیاسی، به اصلاحات فرهنگی روی آورد. وی روی بنای پوسیده دولت قبیله ای افغانستان، سعی داشت نمایی مرمرین و زیبا قرار دهد که موفق نشد.

## ۲. تشکیل دولت از بیرون (دولت ابزاری هابز)

طبق نظریه ابزاری که هابز مطرح کرده است، دولت چیزی را تأمین می‌کند که طبیعت تأمین نکرده است و آن صلح، امنیت و آزادی مدنی است (بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۶). طبق این نظریه دولت‌های ضعیف نیازمند قدرت‌های بزرگ هستند تا بتوانند دولتی مقتدر ایجاد کنند. بعد از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد ایالات متحده آمریکا به‌عنوان تنها ابرقدرت و بر اساس قدرت مسلط (هژمونیک) خود، در راستای نظم نوین جهانی و حاکم کردن نظم آمریکایی در جهان به روش‌های مختلف کمک اقتصادی، برنامه‌های فرهنگی، نظارت در انتخابات، مداخله نظامی و اشغال، اقدام به ایجاد ساختارهای جدید و متناسب با سیاست‌های خود کرده است. این راهکارها تغییر در ساختارهای سیاسی و اقتصادی جهان سوم متناسب با الگوهای غرب می‌باشد. این روش بیشتر توسط کسانی چون ویلسون، بوش پدر و همچنین بوش پسر (جورج دبلیو بوش) پیگیری شده است (دهشیار، ۱۳۸۱: ۶-۱۵۱).

در تاریخ افغانستان، شاه شجاع را داریم که انگلیسی‌ها روی کار آوردند و ناموفق بودند. دولت کمونیستی را شوروی روی کار آورد که ساقط شد، دولت حامد کرزی و اشرف غنی نیز که از سوی آمریکا و کشورهای غربی تأسیس و حمایت شد نیز توسط همان غرب ساقط شد و در مذاکرات قطر، به طالبان تحویل داده شد. اگر چنانچه دولت‌های دست‌نشانده غربی دست‌آورد سیاسی و اقتصادی زیادی برای آمریکا می‌داشت هرگز افغانستان را رها نمی‌کردند.

تمام تلاش‌ها برای دولت‌سازی در افغانستان ناکام بوده است. دلیل آن هم این است که طبق الگوی اندامواره هگل، دولت‌سازی امری است فرایندی که از هضم شدن ملت‌ها در یکدیگر و پدید آمدن هویتی واحد به دست می‌آید. هابز نگاهی ابزاری به قدرت دارد همچنین ماکیاوول و جان لاک نیز چنین دیدگاهی نسبت به قدرت دارند. اما هگل سیاست را مانند بدنی می‌داند که به وسیله رگ‌های عصبی، به هم به‌صورت طبیعی مرتبط است. در افغانستان معاصر، احمد شاه ابدالی یکپارچگی کم عمقی را پی گرفت که توجه اصلی او به برتری جمعیتی قوم پشتون بود. دوست محمد خان با جیب خالی ارتش را قدرتمند کرد، اما ساختارهای اجتماعی را بسط نداد. نوه او عبدالرحمن، خشونت را مضاعف و نسل‌کشی به راه انداخت، او هیچ‌گاه در صدد ملت‌سازی واحد بر نیامد؛ بلکه در صدد این بود که یک ملت را با حفظ تمام ویژگی قبیلگی‌اش بر سایر ملل برتری دهد، نه این که همه ملت‌ها را تحت هویتی واحد گرد آورد. امان‌الله، نیز

برای اصلاحات تلاش داشت، اما هویت قومی دولت را حفظ کرده به آن دست نزد، سراغ نابودی مظاهر دینی و مذهبی رفت که در نتیجه ناکام بوده و موفقیتی کسب نکرد. دولت‌های مذکور تماماً ناموفق بودند زیرا:

۱. تماماً بر حفظ هویت پشتونی دولت و کشور متعهد بودند.
۲. اصلاحاتی که هم صورت گرفت هیچ‌گاه در راستای هویت بخشی طبیعی به صورت واحد (براساس نظریه هگل) در افغانستان نبوده است.

### ۳. مشارکت سیاسی زنان در افغانستان

در زمان امان الله می‌توان گفت مشارکت سیاسی زنان قدری نمود پیدا کرد. وی برای آزادی زنان از الگوی غربی استفاده کرد به طوری که به منظور «آزادی زنان» رفع حجاب را رسماً اعلام نموده و ملکه ثریا همسر امان الله با یک حرکت دراماتیک در تاریخ ۱۹۲۵م در یک مجلس عام برقع از رویش به دور انداخت (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۱: ۵۴۶). ملکه ثریا در مقاله‌ای ضرورت رفع حجاب را بیان کرد و متعاقب آن، زنان مأمورین ارشد معارف شهر را در قصر شاهی دعوت نموده با آنان از آزادی زنان در سایر کشورها صحبت نمود. در ضمن اظهار داشت که اگر شوهران شان به آن‌ها آزادی نمی‌دهند حق دارند آنان را هدف گلوله قرار دهند و شخص ملکه؛ سلاح لازم را برای اجرای این حق به زنان خواهد داد (همان: ۵۳۱). در مرحله بعد از رفع حجاب، امان الله در جرگه پغمان که برای اولین بار در افغانستان به وجود آمده بود در سال ۱۹۲۸م در طی خطابه‌ای، از مزایای تمدن جدید و حقوق زنان صحبت نمود. او تعدد زوجات را مغایر حقوق زن تلقی نموده، آن را ممنوع ساخت و سن ازدواج دختران را افزایش داد (همان: ۵۳۸). وی جریده «ارشاد نسوان» (۱۹۲۲م) که هفته‌ای یکبار در هشت صفحه با مدیریت یک زن<sup>۱</sup> در موضوعات ادب، تدبیر منزل و دیگر متفرعاتش به نشر سپرده شد (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۱: ۵۴۶). در برابر این اقدامات، مقاومت روحانیون و رؤسای قبایل در برابر شاه و اصلاحات او که هم‌زمان با انعقاد لوی جرگه آغاز شده بود زمینه‌ی تبلیغات ضد دولت آغاز و با پخش عکس‌های ملکه ثریا با لباس نیمه برهنه به تعداد زیاد در بین قبایل از جانب روحانیون و خوانین به‌عنوان سند بی‌دینی و بی‌ناموسی شاه به مردم ارائه گردید (همان: ۵۳۳). بنابراین، اصلاحات امان‌الله که با ریتم تند شروع شده بود به بن‌بست خورد، و نتیجه‌ی معکوس داد، زیرا اولاً: وی تمام سنت فرهنگی خویش را یکباره

۱. روح افزا

فراموش کرد و حجاب را که از مقدسات دینی بود نادیده پنداشت. ثانیاً: وضع جامعه را از نگاه سیاسی عادلانه نکرده بود، تا طرفداران حکومت بتوانند از اصلاحات او دفاع کنند. نقطه مقابل این افراط امان الله، تفریط عبدالرحمن است. سیره ننگین و غیرانسانی مجازات زنان به گناه شوهران و مردان، از زمان عبدالرحمان ظالم آغاز شد و همچنان ادامه یافته است؛ داستان‌های غم‌انگیز اسارت زنان و فروش زنان هزاره، در بازارها و رونق بخشیدن کنیزگیری، لکه ننگی است بر دامن قوم غالب افغانستان که جز با اظهار ندامت و طلب بخشش عمومی از پیشگاه این قوم، تظہیرپذیر نیست و روزی باید این ندامت از سوی دولت افغانستان به طور رسمی، حتی به صورت سمبولیک همانند کاری که نخست‌وزیر استرالیا نسبت به بومی‌های آن کشور انجام داد، صورت گیرد (زاهدی، ۱۳۹۰: ۲۱۱).

دومین گام مهم در فرایند مشارکت زنان بعد از اصلاحات امانی، پس از سقوط طالبان رخ داد. یازده سپتامبر گرچه بهانه‌ای برای حمله آمریکا به افغانستان بود، اما سبب گسترش دموکراسی در افغانستان نیز گردید. طالبان که هیچ حقوقی برای زنان افغانستان در نظر نمی‌گرفتند، این بار پس از سقوط آنان، شاهد حکومتی هستیم که نسبت به زنان دیدگاه مثبتی دارد. در کنفرانس «بن» (در کشور آلمان)، که پس از طالبان شکل گرفت، چند عامل مورد توجه قرار گرفت حقوق بشر، آزادی بیان، مطبوعات آزاد، و حقوق زنان که طرح نظام جدید در افغانستان بر همین اساس ریخته شد. به باور دوپری، می‌توان گفت سنگ بنای جمهوری اسلامی افغانستان در کنفرانس بن که در تاریخ ۲۱ نوامبر آغاز شد و تا ۵ دسامبر ۲۰۰۱ ادامه یافت، گذاشته شد. از جمله ۲۴ نفر نمایندگان رسمی چهار جناح شرکت کننده در کنفرانس بن فقط دو نماینده از طبقه مؤنث بودند؛ یکی آمنه افضلی همسر یکی از مجاهدین مشهور هرات که به عنوان نماینده زنان از طرف جناح جمعیت اسلامی در اغلب کنفرانس‌ها شرکت می‌نمود و خانم دوم سیما ولی، یکی از فعالین حقوق زنان افغان در آمریکا بود که با اغلب مؤسسات آمریکایی کار می‌کرد و همکاری نزدیک داشت. از میان ۳۷ نفر اعضای غیر رسمی کنفرانس، سه خانم در اجلاس، شرکت داشتند، رنا یوسف منصوری (دختر دکتر محمد یوسف، صدر اعظم سابق افغانستان) جزء هیأت روم، فاطمه گیلانی احمدی (دختر سید احمد گیلانی) جزء «مجمع صلح»، و صدیقه بلخی (دختر شهید اسماعیل بلخی) یکی از فعالین امور زنان مقیم مشهد که جزء «قبرس» بود. بدین ترتیب از میان ۶۱ نفر اعضای رسمی و غیررسمی در اجلاس بن، جمعاً پنج زن شرکت داشتند (دوپری، ۱۳۷۷: ۲۱۱). البته زمان اشرف غنی و کرزی به صورت نمادین به زنان پست‌هایی داده شد، اما

این هرگز قانع کننده نبود زیرا اولاً: اکثر این پست‌ها تشریفاتی بود و اگر کارآمد بود در نهایت در اختیار یک گروه خاص طبقه حاکم و یک قوم خاص قرار داشت. ثانیاً: زنان هیچ‌گاه از طرف دولت مردان، جدی گرفته نشد و هم‌کاری خوبی را از سوی نهادهای دولتی با آنان شاهد نیستیم. زمان ریاست جمهوری کرزی، در قانون اساسی و قانون انتخابات افغانستان، قوانین خیلی خوبی در خصوص مشارکت زنان و لزوم آن در سیاست‌گذاری‌ها و امور جامعه بنا نهاده شد؛ حتی در بعد رهبری به گونه‌ای که بعد از قانون جدید، وزیر زن رسماً به کار گرفته شد. طبق قانون انتخابات باید ۲۷ درصد کرسی‌های پارلمان در هر ولایت به زنان اختصاص داده شود و سهمیه‌ای که در نظر گرفته شده به این صورت است که اگر ۵ نماینده در یک ولایت باشد، دو نفر از آنها باید زن باشد. این موضوع در ادارات نیز به همین منوال است در ادارات نیز زنان سهم گرفتند (رضایی ۲۹ جون ۲۰۲۰). از دوران دوم آقای کرزی به بعد کم‌کم حضور طالبان و تهدیدهایشان بیشتر شد که یکی از نیت‌ها و اهداف آنان به عقب و حاشیه راندن زنان بود. از زمان شروع تهدیدها مکاتب آتش زده شد، بعضی از زنان از جمله کسانی که در «ان. جی. او» (N.G.O) ها، کار می‌کردند ترور شدند. وقتی جامعه به لحاظ امنیتی برای حضور زن خطرناک شد، خانواده‌ها ممنوعیت‌هایی را ایجاد کردند (همان). به عقیده من حضور زنان حتی در دوره قبل از حکومت آقای غنی به شکل سمبلیک بوده است. زمانی که خانمی در یک اداره در سمت معین مشغول به کار است، بدون حضور وزیر عملاً نمی‌تواند کاری کند و برگه‌ای را امضا کند. اگرچه در دوران دوم آقای کرزی حضور زنان فوق‌العاده بود. اما در زمان آقای غنی دچار افت شد. زنی که با علاقه و امید در دوران کرزی وارد سیاست، رهبری، کارهای اجتماعی شد و فکر می‌کرد جامعه او را می‌پذیرد، بعدها با فشار ناامنی و تحقیر جنسیتی روبه‌رو شد (همان).

می‌توان گفت در تاریخ معاصر افغانستان، یکی از رهبرانی که اهتمام بسیار ویژه‌ای به مسئله مشارکت سیاسی زنان داشتند رهبر شهید، عبدالعلی مزاری (ره) است. این رهبر فرزانه در مورد نقش زنان، در سوم حوت سال ۱۳۵۸ هجری شمسی، علیه نظامیان شوروی و حزب دموکراتیک خلق چنین می‌گوید: «پس از چهارده سال مبارزه و جهاد برخی از رهبران جهادی می‌گویند که زنان حق ندارند برای سرنوشت‌شان حرف بزنند. ولی وقتی این‌ها در پاکستان و اروپا نشسته بودند، این خواهران قهرمان این حرکت را به وجود آوردند و مردم کابل جوشید» (مجموعه سخنرانی شهید مزاری، ۱۳۷۴: ۱۳۴). ایشان معتقد بود که زنان در اسلام از کلیه حقوق انسانی برخوردار هستند و می‌توانند در همه‌ی عرصه‌های حیات اجتماعی و سیاسی کشور فعال باشند،

انتخاب شوند، و انتخاب کنند. (مجموعه مصاحبه‌های شهید مزاری ره، ۱۳۷۳: ۵۵). در راستای کلام شهید مزاری، حزب وحدت اسلامی افغانستان که افتخار داشتن چنین رهبر فرزانه‌ای را داشت، ۱۲ نفر از زنان تحصیل کرده را از سال ۱۳۷۴ش در عضویت شورای مرکزی قرار داد. (ارزگانی، بی تا: ۵). این در حالی بود که مولوی یونس خالص، یک عالم دینی اهل افغانستان، اصرار داشت حکومتی که زنان در آن نقش داشته باشند غیر اسلامی است. عبدالقدوس رحمانی والی سمنگان، در سال ۱۳۷۰ش یکی از افتخارات خود را در دوران تصدی مقام ولایت، جمع-آوری زنان کارمند از ادارات و متمرکز نمودن آنها در مدارس دولتی یا ادارات وابسته به تعلیم و تربیت تعریف می‌کرد. (باقری، ۱۳۸۵: ۱۵۰). گرچه در دولت مهره‌های آمریکا، زنان تنفسی مصنوعی دریافت کردند و مشارکت سیاسی آنان کمی تحقق یافت؛ اما این مشارکت دیری نپایید و با دسیسه‌های قومی دولت به همان زمان طالبان دوره اول، برگشت نموده رو به انحطاط گذاشت و طالبان دوره دوم، با روی کار آمدن اولین کاری که کردند، ممنوعیت زنان و دختران از تحصیل و فعالیت‌های اجتماعی بود.

### نتیجه

مشارکت سیاسی مسأله‌ای است که رابطه تنگاتنگی با تشکیل دولت فراگیر دارد؛ زیرا بدون یک دولت فراگیر، هیچ حاکمیتی نمی‌تواند عملاً مشارکت سیاسی را اجرایی کند. می‌توان برای دولت-سازی، دو الگو را تعریف کرد. الف) دولت سازی از درون؛ که الگوی «هگلی» است و نگاهی اندام وار و ارگانیکی به سیاست دارد. بر طبق این الگوی دولت سازی از درون، چهار فرمانروا: احمد ابدالی، دوست محمد خان، عبدالرحمان و امان الله مورد بررسی قرار گرفت که هیچ یک نتوانستند دولت سازی از درون را عملی سازند. زیرا در دایره تنگ قومی، قبیله‌ای و نژادی گرفتار بودند و هرگز ساختاری عادلانه نتوانستند برقرار کنند و در نتیجه، دولت سازی عملاً محقق نشد. در فرایند دولت سازی از بیرون که دیدگاه «هابزی» به این ماجراست؛ انگلیس با شاه شجاع، شوروی با نظام کمونیستی از حفیظ الله امین تا نجیب، آمریکا با مهره‌های خود چون کرزی و غنی، نتوانستند یک دولت فراگیر و همه شمول را در افغانستان تحقق بخشند. گرچه مهره‌های آمریکا ظاهراً حکومتی ملی تشکیل دادند؛ اما در باطن پست‌های کلیدی، همچنان در قبضه یک قوم خاص بود و هیچ‌گاه عدالت سیاسی محقق نشد. در مشارکت سیاسی زنان نیز، برای اولین بار، امان الله اصلاحاتی را به صورت بسیار افراطی انجام داد که با مخالفت علما روبرو شده و

ناکام ماند. در دوره مهره‌های وابسته به آمریکا، قدری فضا برای زنان تلطیف شد و فقط شامل دوره اول کرز می‌شود، در دوره دوم او، و نیز دوره غنی، انحطاط در مشارکت سیاسی زنان به دلایل مختلف رو به کاهش می‌رود، تا اینکه دولت را، غنی به برادران خشمگین‌اش طالبان، تسلیم می‌کند که هر دو از یک تبار و قوم هستند و مجدداً دولت به شکل افراطی و تک‌قومی تبدیل می‌شود.

#### منابع:

- (۱) ارزگانی، سخی، (بی تا). دیدگاه‌ها و نقطه نظرات شهید مزاری ره در حل بحران افغانستان، ماهنامه مشعل.
- (۲) باقری، یارمحمد (۱۳۸۵). شکل‌گیری و تحول جنبش طالبان. بی جا.
- (۳) بخشی، علی آقا، افشاری راد، مینو (۱۳۸۳). فرهنگ علوم سیاسی، تهران، چاپار.
- (۴) برنل، پیتر، زندال، ویکی (۱۳۸۹). مسائل جهان سوم، مترجمین احمد ساعی، سعید میرترابی، تهران، چاپ دوم، قومس.
- (۵) بشیریه، حسین (۱۳۸۴). آموزش دانش سیاسی مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی، تهران، چاپ پنجم، نگاه معاصر.
- (۶) بیات، عبدالرسول (۱۳۸۱). فرهنگ واژه‌ها، قم، اندیشه و فرهنگ دینی.
- (۷) بیرو، آلن (۱۳۷۰). فرهنگ علوم اجتماعی، مترجم، باقرساروخانی، تهران، انتشارات کیهان.
- (۸) پزشکی، دوست محمد خان (۱۴۰۰). دوست محمد خان افغان. دایره المعارف بزرگ اسلامی. <https://www.cgic.org.ir/fa/article/245942/%>
- (۹) دهخدا، علی اکبر (بی تا). لغت نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- (۱۰) دوپری، نانسی هاچ (۱۳۷۷). زنان افغان تحت حکومت طالبان، افغانستان، طالبان و سیاست های جهانی، مترجم محقق، مشهد، انتشارات ترانه.
- (۱۱) رضایی، مهری (۲۰۲۰). نگاهی مقایسه ای به حضور زنان در دوره کرز و غنی در گفت و گوی شفقنا با خانم رضایی، شفقنا. <https://af.shafaqna.com/FA/379694>
- (۱۲) زاهدی، محمد تقی (۱۳۹۰). حکومت فدرالی و اصلاحات در افغانستان، تهیه و تنظیم: اسدالله رضایی، قم دارالتفسیر.
- (۱۳) صفر محمد (۱۳۹۹). تبیین جامعه شناختی از مناسبات دولت-جامعه در افغانستان، موسسه مطالعات راهبردی شرق. [/https://www.iess.ir/fa/analysis/2316](https://www.iess.ir/fa/analysis/2316)

- ۱۴) عالم، عبدالرحمن، پورپاشاکاسین، علی (۱۳۹۶). مفهوم دولت در اندیشه سیاسی ایران دوران قدیم، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۷ شماره ۱، بهار ۱۳۹۶، صفحات ۹۹-۱۱۸.
- ۱۵) عیوضی، محمد رحیم (۱۳۸۵)، مشارکت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۱۶) فرهنگ، میر صدیق (۱۳۷۱). افغانستان در پنج قرن اخیر، قم، صدر.
- ۱۷) کاتب، فیض محمد (۱۳۳۳ق) سراج التواریخ، دارالسلطنه کابل. جلد سوم.
- ۱۸) گروه بین المللی دفاع از حقوق اقلیت ها (۱۳۹۹). Afghanistan Hazaras، مترجم عباس دلجو، هزاره ورد؛ صدای عدالت و برابری. <https://hazaraworld.com/fa/25-september-hazaras-black-day/>
- ۱۹) مرادی، (۱۵ جدی ۱۳۹۰). از سلطنت عبدالرحمان تا جمهوری محمد داود خان، وبلاگ خراسان زمین. <https://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=988>
- ۲۰) مجموعه سخنرانی شهید مزاری (۱۳۷۴)، احیای هویت، قم، سراج.
- ۲۱) مجموعه مصاحبه‌های شهید مزاری (۱۳۷۳). فریاد عدالت، قم، فروردین.
- ۲۲) هگل، ویلهلم فردریش. (۱۳۷۸). عناصر فلسفه‌ی حق. مترجم، مهبد ایرانی طلب. تهران: انتشارات پروین.